

تبیین مفهوم تداوم یا فرسایش حاکمیت دولت ملی

حمیدرضا نصرتی (دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

hamid.r.nosrati@gmail.com

حمیدرضا محمدی (دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران)

h-mohamadi@sbu.ac.ir

DOI: 10.22067/pg.v1i4.64175

چکیده

دولت‌ها همواره به دنبال تثبیت حاکمیت خود در قلمرو خاصی جهت تأمین امنیت ملی خویش بودند که در چهارچوب مرزهای سیاسی تعریف می‌شد و ابعاد و محدوده آن مشخص و قابل ترسیم بود؛ اما این حاکمیت با ظهور دوره پست‌مدرن که با برجسته شدن هویت‌های محلی و سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های جهانی و چندملیتی و سازمان‌های فراملی و بین‌المللی همراه است، از حالت متمرکز خود خارج شده است و به دو صورت جهانی و محلی در عرصه جهان، نمود می‌یابد. در این شرایط، سازگاری و هماهنگی دولت با این دو مقوله، ادامه حیات و بقای حاکمیت‌ها را تضمین خواهد کرد. لذا، مقاله حاضر به بررسی و تبیین مفهوم تداوم یا فرسایش حاکمیت دولت ملی در نظام ژئوپلیتیک جهانی می‌پردازد. پرسش اصلی این است که آیا گستره مفهومی حاکمیت دولت ملی تداوم و یا دچار تحول و فرسایش خواهد شد؟ یا زمینه برای تحول دولت ملی به عنوان بازیگر جدید جهانی (دولت جهانی) فراهم آمده است. بر این اساس، برای پاسخ به سؤال تحقیق، ۳ نگرش مورد مطالعه قرار گرفته است. این ۳ نگرش عبارتند از: معتقدین به تداوم حاکمیت و بقای دولت ملی، معتقدین به ایجاد کارکردهای جدید برای دولت ملی و طرفداران اضمحلال و فرسایش حاکمیت دولت ملی؛ بنابراین، این مقاله با بررسی این ۳ نگرش فرضیه خود را حول محور این ادعا سازمان می‌دهد که به رغم همه فشارها و محدودیت‌هایی که در عملکرد حاکمیت دولت‌های ملی ایجاد شده است، اما این محدودیت‌ها نتوانسته است حاکمیت ملی کشورها را از بین ببرد، ولی توانسته است گستره مفهومی و قلمرویی حاکمیت ملی را دچار تحول سازد.

کلیدواژه‌ها: حاکمیت، دولت ملی، دولت جهانی، واقع‌گرایان، تحول‌گرایان، جهان‌گرایان.

۱- مقدمه

بررسی روابط موجود در سیستم نظام ژئوپلیتیک جهانی در رابطه با نقش دولت‌ها در حیات جوامع، مربوط به دو مقطع تاریخی می‌شود که ابتدای آن مربوط به ظهور "دولت - ملت‌ها" با انعقاد قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ میلادی و سپس ورود بازیگران غیردولتی در عرصه بین‌المللی از نیمه دوم قرن بیستم تا به امروز را شامل می‌شود. اوج این تحولات را می‌توان پایان جنگ سرد و انهدام نظام دو قطبی دانست که مسیر جهانی شدن را برای اقتصاد و فرهنگ هموار نمود. بدین ترتیب اقتدار دولت‌ها هر چه بیشتر تحت تأثیر عوامل متعددی چون انقلاب ارتباطات، اطلاعات، تحولات تکنولوژیکی، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌ها و بازیگران رو به گسترش غیردولتی قرار گرفت به نحوی که کارکرد دولت‌های امروزی به نحو قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته و حتی برخی از تحول مفهوم دولت ملی در این رابطه صحبت می‌کنند. بازی انحصاری دولت‌ها با یکدیگر (دولت‌محوری) به بازی شرکت‌ها، افراد، جوامع، فرهنگ‌ها در کنار آن دولت‌ها در صحنه بین‌المللی تبدیل شده است. بدین ترتیب تحولات تاریخی متفاوتی به وقوع پیوسته که اعتبار و پایایی دولت ملی را زیر سؤال برده است. در این مورد، در بُعد اقتصادی می‌توان به ظهور و گسترش شرکت‌های فراملی و نقش فزاینده آن‌ها در اقتصاد جهانی اشاره کرد. نقش شرکت‌های فراملی دیگر به تولیدات کارخانه‌ای و مواد خام محدود نمی‌شود بلکه به بخش خدمات نیز توسعه پیدا کرده است. یکی دیگر از وجوه اساسی تغییر چهره شرکت‌های فراملی در اقتصاد جهانی رشد صنایع اطلاعاتی است که به قول کاستلز، فاصله جغرافیایی را در مبادلات به حداقل می‌رساند (Holton, 1995:58). در بُعد سیاسی هم با گسترش ارتباطات و اطلاعات جهانی و پدیده جهانی شدن، تحولاتی همچون نفوذپذیری مرزهای سیاسی و سیال شدن مرزها که به دنبال آن موضوعیت داشتن مرز میان کشورها را زیر سؤال می‌برد، به نظر می‌رسد که ماهیت یکپارچه و مستقل آن‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد (Clark, 1999:2). در نتیجه این فرایند، دولت‌ها آسیب‌پذیرتر و حاکمیت محدودتر می‌شود و کنترل دولت با چالش‌های جدیدی روبرو می‌شود. در این وضعیت، دولت از شکل سرزمینی و محدود شدن به یک موقعیت ژئوپلیتیک خاص و ثابت، خارج شده و بسیاری از الگوهای رفتاری دیگر تابع وضعیت ژئوپلیتیک نیست. کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداری‌ها به نهادهای فوق ملی و جهانی می‌تواند از دیگر جلوه‌های تحولات درون دولت‌ها به شما رود که طی آن باعث تغییر رابطه شهروندان و دولت گردیده و منجر به اهمیت یافتن نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی

در کنار دولت‌ها شده است (Sazmand, 2004: 284). جان آگنیو معتقد است مفهوم دولت چنان زیر سؤال رفته است که حتی ۲۰ سال پیش از این کسی آن را تصور نمی‌کرد. وی برای اثبات سخن خویش به پدیده‌هایی مانند جهانی شدن، مهاجرت جهانی، فروپاشی بلوک شرق، رشد شیوه‌های حکومت فراملی و جهانی و افزایش مناقشات نژادی و منطقه‌ای در درون دولت‌ها اشاره می‌کند (Galabar et al., 2011: 40) از سوی دیگر، دولت‌ها همواره به دنبال تثبیت حاکمیت خود در قلمرو خاصی جهت تأمین امنیت ملی خود بودند که در چهارچوب مرزهای سیاسی تعریف می‌شد و ابعاد و محدوده آن مشخص و قابل ترسیم بود؛ اما این حاکمیت با ظهور دوره پست‌مدرن که با برجسته شدن هویت‌های محلی و سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های جهانی و چندملیتی و سازمان‌های فراملی و بین‌المللی همراه است، از حالت متمرکز خود خارج شده است و به دو صورت جهانی و محلی در عرصه جهان، نمود می‌یابد. در این شرایط، سازگاری و هماهنگی دولت با این دو مقوله، ادامه حیا و بقای حاکمیت‌ها را تضمین خواهد کرد (Zain al-Abidin, & Shirzad, 2014: 125).

در مجموع تاریخ چهار سده اخیر نشان می‌دهد که دولت ملی نه تنها خود را به نحو بسیار کارآمدی با تحولات جهانی سازگار و بدین گونه به حیات خود تداوم داده است، بلکه به تدریج با رشد خود بر سیر و جهت تحولات جهانی تأثیر و دیگر سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی را مجبور کرده است که خود را با این سازمان اجتماعی یا به قول وندنت «سازه اجتماعی» برتر وفق دهند. دولت ملی در این جهان کنونی خود را تأمین‌کننده اصلی خیرها یا منافع عمومی بشری نشان داده و انتظارات عمومی نیز از این جهت نسبت به آن رو به فزونی بوده است. زندگی مدرن بدون دولت در تصور نمی‌گنجد. اندرو وینسنت به خاطر همین نقش برتر دولت در زندگی مدرن بشری می‌نویسد، از نظر عملی مشکل بتوان زندگی را بدون دولت تصور کرد. وجود دولت نه تنها مبین وجود مجموعه‌ای از نهادهاست بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها و شیوه‌های اعمال و رفتاری است که مختصراً مدنیت خوانده شده و به حق جزیی از تمدن به شمار می‌آیند (Vincent, 1997: 17).

با توجه به مطالب فوق و با تمام تحولاتی که در چند دهه اخیر به وقوع پیوسته، بر این باوریم که به رغم همه فشارها و محدودیت‌هایی که در عملکرد حاکمیت دولت‌های ملی ایجاد شده است، اما این محدودیت‌ها نتوانسته است حاکمیت ملی کشورها را از بین برد ولی توانسته است گستره مفهومی و قلمرویی حاکمیت ملی را دچار تحول سازد.

۲- روش تحقیق

تحقیق حاضر رهیافت توصیفی-تحلیلی داشته است و در جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات نیز از روش‌های گوناگون استفاده شده است و به‌طور کلی بر مبنای کتابخانه‌ای می‌باشد. استفاده از کتاب‌ها و مقالات خارجی در آرشیو کتابخانه‌های دانشگاه‌ها و نیز استفاده از اینترنت و غیره از جمله این موارد است.

۳- مفاهیم تحقیق

۳-۱- مفهوم ملت

ریشه ملت Nation از ریشه لاتین Natio به معنای نیای مشترک و فعل Nascere به معنای زاده شدن، زایش و تولد گرفته شده است (Burton, 2001:243). این واژه از زبان لاتین به سایر زبان‌های اروپایی انتقال یافت. در فرانسه کهن Nation به صورت Nacion به کار می‌رفت که معادل خاندان، تبار، ریشه و نژاد بود (Ashoriyan: 12). تقسیم امپراتوری روم در سال ۳۹۵ میلادی؛ تقسیم امپراتوری شارلمانی بر اساس عهدنامه وردن در سال ۸۴۳ میلادی؛ تشکیل کلیسای محلی در روسیه، فرانسه، انگلیس و گسترش مذهب پروتستان در اروپا، مقدمات پیدایش قلمروهای ملی را در اروپا فراهم ساخت. نخستین انقلاب سیاسی که مفهوم جدیدی از ملت ارائه کرد انقلاب ۱۶۸۸ میلادی؛ انگلستان بود و با انقلاب فرانسه مفهوم مدرن ملت گسترش یافت؛ اما درباره معنا، مفهوم و منشأ پیدایش ملت در میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد. در این رابطه نظریه‌پردازانی همچون کانت و آنتونی اسمیت با تأکید بر پایدار و ریشه‌دار بودن پدیده ملت بر عناصر هویتی و فرهنگی در تعریف ملت تأکید می‌کنند و به طرفداران نظریه قوم‌گرایانه در رابطه با خاستگاه پیدایش ملت‌ها معروف‌اند. در این زمینه آنتونی اسمیت معتقد است افراد یک قوم پس از اسکان در یک منطقه که غالباً پس از دوره‌های متعدد مهاجرت صورت می‌گیرد، به مکان سکونت خود تعلق خاطر پیدا می‌کنند و در خلال جنگ با همسایگان خود، نسبت به اینکه از خارجی‌ها متمایز هستند و نیز درباره موقعیت مرزهای قلمرو خود، آگاه می‌شوند. از این تجارب مشترک مجموعه‌ای اسطوره و افسانه بوجود می‌آید که هویت و میراث تاریخی ملت را نشان می‌دهد (Muir, 2000:82). آندرسون به لحاظ نظری معتقد است که ملت، یک اجتماع فرضی و تخیلی است که در آن به رغم وجود طبقات مختلف و فاصله اجتماعی و جغرافیایی، اشتراکی فرهنگی وجود دارد و این اشتراک فرهنگی، همچنان چارچوبی مستدل برای تحلیل ملی‌گرایی می‌باشد (Johnston et al., 2004:152).

دیک شیت در تعریف ملت می‌گوید: مفهوم ملت اشاره به ارتباط مردمی مشخص به یکدیگر به وسیله حس عمومی تعلق به یکدیگر که در نتیجه سهیم بودن در تجربیات تاریخی مشترک، سنت، زبان، مذهب، فرهنگ، و اهداف سیاسی مشترک به وجود آمده است دارد. دیک شیت در ادامه می‌نویسد: اگرچه سرزمین جزو خصوصیات مفهوم ملت است، شامل قلمرو سرزمینی کشور مستقل حتی با وجود آنکه مفهوم ملت یکی از مفاهیم عالی سیاسی است، نمی‌باشد (Dikshit, 1995: 194-195).

گلنر در زمینه پیدایش ملت‌ها معتقد است ملی‌گرایی در مرحله گذار از جوامع روستایی ثابت به نظام صنعتی به وجود می‌آید. او می‌گوید در دوران رونق جوامع سستی با ثبات روستایی، طبقه اجتماعی وجود داشته است که جوامع بی‌سواد کشاورز را از نخبگان با سواد شهری جدا نگه می‌داشت و از رشد ملت‌های همانند جلوگیری می‌کرد. روند صنعتی شدن، موجب شد تا جوامع متحرک و از بُعد فرهنگی یکدست، همزمان با فروپاشی نظام طبقاتی قدیم و جایگزین شدن جوامع شهری صنعتی شکل گیرند. در این جوامع مردم به یادگیری مهارت‌های جدید و به کارگیری زبانی استاندارد نیاز داشتند و پس از آنکه دولت، چنین آموزش و تحصیلاتی را فراهم آورد، افرادی که از هم بیگانه بودند توانستند به شیوه‌ای معنادار با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در جریان صنعتی شدن و نوگرایی، گروه‌های روشنفکری ظهور می‌کنند که با الهام از حس ملی‌گرایی، مردم را به ایجاد توده‌ها فرا می‌خوانند، بدین ترتیب انگیزه نوگرایی باعث به وجود آمدن ملت می‌شود (Gellner, 1964: 169).

۳-۲- مفهوم حاکمیت

مفهوم حاکمیت به وضوح یک مفهوم متغیر و بی‌ثباتی است (Pieere&Peters, 2000: 7). واژه حاکمیت از واژه Superanus به معنی برتر گرفته شده است. در عین حال، این واژه هنگامی که به جای Government مورد استفاده قرار می‌گیرد، ریشه در فعل یونانی، Kubeman به معنی راهبری یا هدایت کردن دارد. این واژه یونانی را افلاطون برای چگونگی طراحی یک نظام حکومتی بکار برده است و در قرون وسطی، به کلمه لاتینی Gubernare تبدیل شده است که به راندن، حکمروایی کردن یا راهبری دلالت دارد. قدر نهایی یک تشکیلات سیاسی حاکمیت نامیده می‌شود (Galaha et al., 2011: 43).

حاکمیت، آن قدرت برتری است که بر کشور و اتباع آن اقتدار بلامنازع دارد و همگان در داخل کشور از آن اطاعت می‌کنند. در سیاست و روابط خارجی نشانه حاکمیت شناسایی و به رسمیت شناختن دیگر کشورها و مراجع صلاحیت‌دار بین‌المللی است. برخی اندیشمندان معتقدند حاکمیت عبارت است از

حق انحصاری حکومت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع. این برداشت در واقع ناظر بر امور داخلی کشورهاست که حکومت‌ها را بر اساس اختیارات و اقتداری که به طرق دموکراتیک یا دیگر روش‌های مرسوم در دوران حاضر کسب نموده‌اند قدرت و سلطه مشروع خود را بر مردم خویش اعمال می‌کنند. در این فرآیند حکومت‌ها علی‌القاعده تابع هیچ قدرت و عامل بیرونی محدودکننده نیستند، مگر آن دسته از تعهداتی که با اراده و استفاده از حاکمیت خویش به آن‌ها پیوسته‌اند (Kazemi, 2005: 127).

حاکمیت از آن رو بعد جغرافیایی می‌یابد که چهره قانونی اعمال اراده حکومت بر سرزمین (قلمرو) و مردمان (ملت) است. بنابراین حاکمیت به معنی چیرگی قانونی حکومت بر "ملت" و "سرزمین" می‌باشد و مفهوم اجرای قوانین حکومت برای کنترل مردم و سرزمین در محدوده جغرافیایی‌اش را می‌رساند (Mojtahedzadeh, 2002: 120) از دیدگاه رودز، حاکمیت به شبکه‌های خود سازمانده و بین سازمانی گفته می‌شود که از طریق ویژگی‌هایی از قبیل وابستگی متقابل، مبادله منابع، مقررات بازی و مستقل از دولت مشخص می‌شوند. حاکمیت تضاد و چالش آشکاری با دیدگاه سستی دولت‌ها را نشان می‌دهد و بر پایه ایده‌هایی مانند استقلال، اقتدار، قانون اساسی و اجرای قدرت غیرشخصی که مبتنی بر بوروکراسی اداری است می‌باشد (Rhodes, 1997: 15).

۳-۳- مفهوم حاکمیت ملی

مفهوم جدید حاکمیت ملی نخستین بار در اواخر قرن شانزدهم و با اشاره به پدیده جدید دولت سرزمینی تدوین شد. این مفهوم در قالب حقوقی، به واقعیت سیاسی اصلی آن عصر یعنی ظهور قدرت مرکزی که اقتدار خود را در زمینه قانون‌گذاری و اجرای قانون در داخل سرزمینی مشخص اعمال می‌کرد، اشاره می‌نمود. در طول یک قرن این قدرت چه در داخل، چه در خارج از سرزمین قدرتی بلامنازع تبدیل شده و تفویض یافته بود (Morgenthau, 2005: 495). در پایان جنگ سی ساله و با امضای عهدنامه وستفالیا در سال ۱۶۴۸ نقطه عطفی در ارتقای مفهوم قانونی حاکمیت ملی یا اقتدار به وقوع پیوست. در این معاهده اعضای جامعه بین‌الملل اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را پذیرفتند. به رسمیت شناختن در میان دولت‌ها پیامدهای مهمی را به همراه داشت. اولاً این امر نشان دهنده پیروزی نظام بین‌دولتی، بر مفاهیم نظامی سیاسی جهانی بود که کلیسای کاتولیک روم یا امپراتوری مقدس روم مظهر آن بودند. ثانیاً این مسأله حکومت‌های مستقل را قادر ساخت تا مشخص کند که کدام‌یک از قلمروهای سیاسی مستقل هستند و کدام‌یک غیرمستقل زیرا درحالی که یک قدرت ممکن است بتواند اراده خود را در درون حاکمیت تحمیل

کند، برای تثبیت حاکمیت خارجی ضروری بود تا حکومت‌های مستقل دیگر آن را به رسمیت بشناسد (Muir, 2000: 91) حاکمیت ملی به کارهای درون مرز دولت و به جایگاه قدرت برتر در دولت مربوط است. بنابراین حکمران داخلی، هیأتی سیاسی است که اقتدار غایی، نهایی و مستقل را دارد. هیاتی که تصمیمات آن بر همه شهروندان، گروه‌ها و نهادهای جامعه الزام‌آور است (Heywood, 2004: 140).

برخی از جغرافیدانان سیاسی حاکمیت را در دو سطح داخلی و خارجی مورد بحث قرار می‌دهند. حاکمیت داخلی، به اقتدار مطلق و نهایی حکومت بر تمام افراد، گروه‌ها و نهادها و سازمان‌ها در درون مرزها مربوط می‌شود، اما حاکمیت خارجی (فراملی) به رابطه میان حکومت مورد نظر و سایر حکومت‌ها مربوط می‌شود. این حاکمیت، مکمل حاکمیت داخلی است. این اقتدار شامل حق حاکمیت بدون دخالت کشورهای خارجی و مطالبه جایگاهی برابر، در عرصه روابط بین‌الملل با سایر کشورهای مستقل است. برداشت هر فرد از کشور مستقل به موضع او بستگی دارد. اگر فرد از موضع درون کشوری بنگرد، متوجه می‌شود که چگونه حاکمیت موجب تمرکز در تصمیم‌گیری می‌شود و اگر از بُعد جهانی به قضایا بنگرد درمی‌یابد که حاکمیت نیرویی برای تفرقه در جهان است. عملکرد حاکمیت به عنوان اساس حقوق بین‌الملل یک نتیجه مهم دارد و آن این است که حکومت‌ها، جمعی از اعضا هستند که قانون برای آن‌ها تدوین می‌شود. در نتیجه حقوق حکومت‌های ملی بر منافع سایر نهادها ارجحیت دارد. این نکته در اصل دوم منشور ملل متحد آمده است، یعنی فصلی که سازمان ملل متحد از تمامیت ارضی اعضای خود، حمایت و دخالت در امور داخلی آن‌ها را غیرقانونی قلمداد می‌کند. این به نوبه خود، یک نتیجه دیگر به بار می‌آورد و آن این است که حقوق بین‌الملل در اصل ماهیت محافظه‌کارانه دارد و وضع موجود را حفظ می‌کند. در روابط بین‌الملل، حاکمیت ملی به معنای استقلال دولت‌ها در رابطه با نهادهای بین‌الملل است (Muir, 2000: 91).

۳-۴- مفهوم دولت

دولت به مثابه یک ظرف مکانی، بخشی از فضای سیاره زمین است که متشکل از سرزمین، شهروندان (ملت) و حاکمیت یک نظام سیاسی (حکومت) است که وفاداری و تعلق آن دو (سرزمین و شهروندان) را می‌خواهد. به باور ریچارد هارتشورن دولت نمودی جغرافیایی دارد که روی نقشه بازتاب یافته است. ویلتسی جغرافی دان آمریکایی دولت را سازمانی از مردم و فضا در سطح زمین می‌داند. راتزل، دولت را در برگیرنده بخشی از زمین و مردم می‌داند. هیچ سرزمینی بدون مردم و هیچ دولتی بدون سرزمین وجود

ندارد. (۱) جمعیت همیشگی (۲) سرزمین مشخص و (۳) حکومت توانمند به اعمال قانون در درون محدوده جغرافیایی کشور و تعامل با واحدهای سیاسی-فضایی، سه ستون پیدایش کشور به شمار می‌روند. همچنان که از این شاخص‌ها برمی‌آید از نظر سیاسی کشور یا دولت، ناحیه سازماندهی شده با مدیریت مؤثر مردم ساکن آن از طریق حکومت است که نظارت دقیقی بر گستره ملی دارد (Nosrati, & Kaviani, Rad, 2014:155).

مفهوم دولت از چنان نقش محوری در جغرافیای سیاسی برخوردار شد که پیتر تیلور می‌گفت تأکید بر دولت به عنوان یک موجودیت فضایی متمایز از کشمکش اجتماعی به نوعی محافظه‌کاری در این رشته منتهی شده است؛ به عبارت دیگر، اندیشمندان حوزه جغرافیای سیاسی چنان در بزرگداشت مفهوم دولت پیش رفتند که نتوانستند دریابند دولت می‌تواند صحنه رقابت و کشمکش میان گروه‌های نژادی مختلف باشد که تحت لوای آن دولت در یک سرزمین زندگی می‌کنند (Galaha et al., 2011:39). درباره منشأ دولت، بحث‌های زیادی مطرح شده است. فیلسوفانی مثل جان لاک و ژان ژاک روسو بر گذار از حالت طبیعی به حالت سیاسی و مردم شناسانی مثل لویس مورگان، الگوهای تطوری (چون تیره، فراتری و قبیله) را از جوامع اروپای باستان بیرون کشیده‌اند و سعی داشتند تا بدون دقت آن الگوها را به سراسر جهان تعمیم دهند. مارکس و انگلس، و به دنبال آن‌ها سایر مارکسیست‌ها دولت را حافظ نظم و امنیت، و ابزاری سرکوبگر و استثمارگر در خدمت طبقه حاکم می‌دانستند.

موریس گودولیه با تعدیل جزم‌های مارکسیستی پیدایش دولت را نتیجه پدیده‌های گوناگونی همچون رضایت افراد حکومت شونده در مقابل برخورداری از حمایت کسانی که امور فوق طبیعی و یا قدرت جنگی را در دست دارند، می‌داند. (Galaha et al., 2011:71). وبر دولت مدرن خود را این گونه تعریف می‌کند: ۱. تشکیلاتی سیاسی با مشخصه نهادی، پیوسته و غالب؛ ۲. دارای کنترل کامل بر یک سرزمین؛ ۳. مدعی برخورداری از انحصار در به کار بردن زور فیزیکی و ۴. برخورداری از یک دستگاه دیوان سالارانه تمام وقت (Galaha et al., 2011:109) و در یک نگاه کوتاه می‌توان گفت «دولت» پی‌آمدی از فرآیندهای گوناگون زیست‌شناختی، اقتصادی، دینی، ایدئولوژیک و جامعه‌شناختی است که به اشکال متفاوت و برای دستیابی به اهداف گوناگونی شکل می‌گیرد. اغلب دولت‌ها در مراحل اولیه شکل‌گیری خود یک هدف اصلی برای تشکیل خود مطرح می‌کنند و در دوران قدرت خود به دنبال تحقق این هدف هستند. البته ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که دولت‌ها در اغلب موارد در تحقق همین هدف دچار مشکلات متعددی می‌شوند. زیگفرد نادل دولت را یک شکل ویژه در سازمان یافتگی سیاسی می‌داند که با

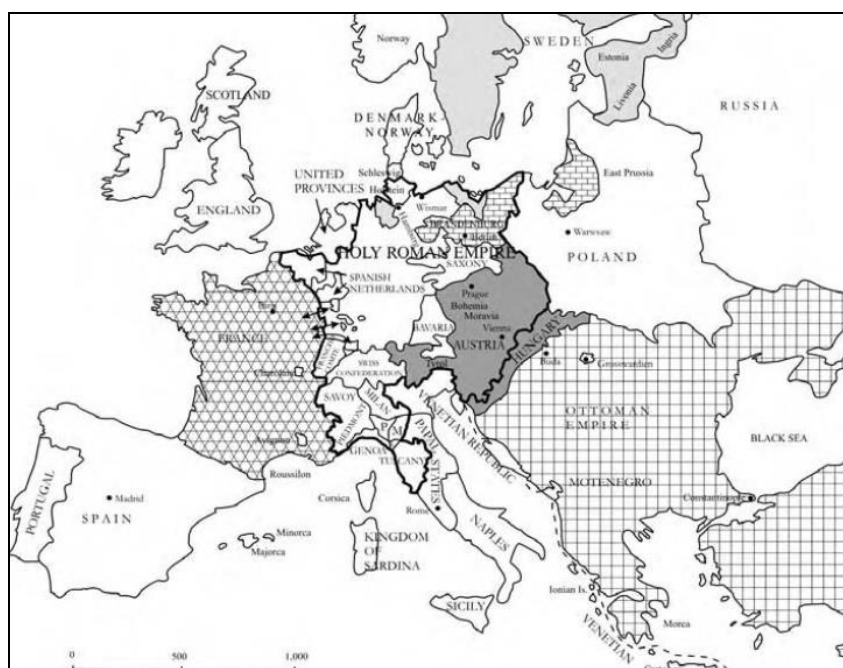
معیارهای خاصی معین می‌شود. این معیارها شامل: یک حکومت مرکزی با سلسله‌مراتب و شاخه‌های هرمی؛ یک حاکمیت سرزمینی قابل اهمیت؛ یک کالبد اداری و نهادهای خاص؛ انحصار استفاده مشروع از زور که در دست یک دستگاه حکومتی مرکب از نخبگان رهبری جذب شده آموزش یافته و با جایگاه تفاوت یافته نسبت به حکومت شوندگان، منابع درآمد حکومت‌ها از مالیات، خراج، جنگ‌ها، غارت، دام‌ها و بردگان، و انحصار برخی تجارت‌ها هستند (Rivière, 2003:110).

۳-۵- مفهوم دولت ملی

دولت ملی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد که: آرایش پیچیده‌ای از نهادهای مدنی که در قالب یک قلمرو مکانی محدود و مشخص درگیر سیستم حاکمیت هستند. این سیستم مدعی حاکمیت بر آن قلمرو است و با انحصاری نمودن ابزارهای خشونت در دست خود، از آن قلمرو محافظت می‌کند (Murry, 2006: 170). کاستلز معتقد است دولت ملی که در مجموعه پیچیده‌ای از دولت‌های ملی دیگر قرار دارد، دستگاهی از صور نهادی حکومت کردن است که قدرت اجرایی را به‌طور انحصاری در قلمروی با مرزهای مشخص در اختیار دارد و قانون تضمین‌کننده حاکمیت آن و کنترل مستقیم ابزارهای خشونت درونی و بیرونی است (Castells, 2001: 367).

از عمر مفهوم دولت ملی تنها در حدود ۳۰۰ سال می‌گذرد. پیش از آن یکسری اشکال سازمانی وجود داشتند که بر قلمرو یک کشور حکمرانی می‌کردند و در مقایسه با سیستم امروزی از سازماندهی کمتری در بُعد مکان برخوردار بودند. در اروپای قرن شانزدهم سیستم فئودالی حاکم بود و مالکیت اشرافی زمین در روابط میان بارون‌ها و یک حاکم والا مقام‌تر و در برخی مواقع در درون مرزهای یک امپراتوری محدود می‌ماند (نقشه شماره ۱). در اوایل قرن هفدهم در اروپا قدرت‌های خود کامه تثبیت شدند، قدرت در سیستم بوروکراسی متمرکز شد و ارتش‌هایی متخصص و حرفه‌ای برای تحمیل و اجرای خواست دولت شکل گرفتند. چنین دولت‌های مطلق‌گرا بودند و به انحصاری کردن کنترل بر یک قلمرو خاص که باعث افزایش مالیات‌ها و قدرت یافتن ارتش‌ها می‌شد، بستگی داشتند. برخی نیز عقیده دارند انگلستان و هلند نخستین مثال‌های دولت‌های نظام یافته بودند که در آن قدرت شخص حاکم محدود به خواست گروهی از طبقه بورژوازی و سرمایه‌دار نوظهور بود (Murry, 2006: 171)؛ اما باور غالب این است که دولت ملی با مرگ فئودالیسم سر برآورد و با انقلاب فرانسه نیروی مضاعف به دست آورد.

ماهیت تحولات ناشی از این انقلاب‌ها را از محتوای اعلامیه حقوق بشر انقلابیون فرانسه در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ می‌توان فهمید، بر پایه این سند عموم شهروندان و مردم برابر اعلام شدند. آزادی افراد و دین اعلام شد و حق حاکمیت آن‌ها به رسمیت شناخته شد. مقرر شد تنبیه و آزادی افراد بر مبنای قانون و برای همه یکسان باشد. قانون به عنوان مظهر اراده عمومی و از سوی نمایندگان مردم تعیین شد. حق حاکمیت از آن ملت دانسته شد و مقرر شد کلیه خدمات لشکری و کشوری به نام ملت باشد (Abdi & mazaheri, 2014:110).



نقشه ۱- دولت‌های اولیه- اروپا ۱۵۰۰ م.

به‌طور کلی دو فرایند در شکل‌گیری دولت‌های ملی تأثیرگذار بودند: نخستین نظریه دولت را به عنوان متمرکزکننده قدرت بر قلمرو خود می‌بیند که با نفوذ در جامعه مدنی به دنبال ایجاد زیرساخت‌های سیاسی و اجتماعی مورد نیاز برای اجرایی کردن تصمیمات است؛ و دومین نظریه بر آن است که ساخت ملت، طبقه خواص را وادار می‌سازد تا با قدرتی که از فرایند ایجاد دولت به دست آورده‌اند، یک هویت و یا یک فرهنگ ملی و نتیجتاً یک مفهوم شهروندی خلق نمایند (Lee, 2004: 235-254).

در مجموع می‌توان گفت دولت ملی پدیده جهان امروزی به شمار می‌رود و توده مردم در آن شهروند نامیده می‌شوند و خود را بخشی از ملت یکپارچه می‌دانند (Giddens, 1997: 50). دولت ملی از نظر اسمیت با پیدایش ناسیونالیسم همبستگی مستقیم داشته و به گونه‌ای می‌توان گفت که محصول اندیشه ملی است. اندیشمندان و شارحان مکتب ناسیونالیسم، دولت ملی را دولتی می‌دانند که به واسطه اصول ناسیونالیسم مشروع می‌شود و اعضای آن دارای میزانی از وحدت و یکپارچگی ملی هستند (Smith, 2004:29).

۳-۶- مفهوم دولت جهانی

دولت جهانی به مثابه سازوکارهای نهادهای اجرایی است که تمامی بازیگران را در قالب قواعد جهانی پیوند می‌دهد. بر اساس رویکرد دولت جهانی، هرگونه فرایندی که در روند قدرت‌سازی شکل می‌گیرد، ارتباط مستقیم با ساز و کارهای کنش بازیگران در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. نظریه دولت جهانی را مارتین شاو ارائه داد. وی تلاش دارد تا نشان دهد دولت در حال تغییر و دگرگونی است. گفتمان دولت جهانی فراتر از موضوع دولت سرزمینی مبتنی بر حاکمیت، ایفای نقش می‌کند. ایدئولوژی سیاسی دولت کارکرد خود را از دست می‌دهد. بر اساس چنین فرایندی، گفتمان‌های جدید مزبور به دولت جهانی با قواعد و رژیم‌های حقوقی گوناگونی پیوند دارند که زمینه‌های لازم برای همکاری نیروهای سیاسی چند ملیتی و فراملیتی را به وجود می‌آورد. محور اصلی دولت جهانی را قدرت چند بعدی تشکیل می‌دهد که از حوزه اقتصادی و سیاسی فراتر رفته، زمینه پیوند نیروهای اجتماعی و اقتصادی را در سطح جهانی ایجاد می‌کند (Mosalanejad, 2014:65-66). یکی از نشانه‌های گفتمان دولت جهانی را باید درک فراگیری از قدرت جهانی دانست؛ بنابراین، دولت ملی جایگاه خود را به دولت جهانی می‌دهد. در چنین فرایندی، قدرت ملی نیز به قدرت جهانی تبدیل می‌شود. بر اساس دیدگاه دولت جهانی، به‌زودی در مفهوم حاکمیت ملی تغییراتی رخ خواهد داد به گونه‌ای که دولت ملی از حق حاکمیت خود به مصلحت و سود حکومت و دولت جهانی در نظام جهانی صرف نظر خواهد کرد. بر اساس این نظریه، جهانی شدن و طرح اندیشه حکومت جهانی، راه حلی به دور از آمال و آرزوها نیست بلکه کارکردی برای پیشرفت و گسترش موجودیت یک دولت است.

نظریه پردازان دولت جهانی فرضشان این است که نوشته‌هایی که درباره حکمرانی بدون حکومت در نظم جهانی پسادولت سالار منتشر شده‌اند، تکیه‌شان بر این است چگونه در کنار دولت‌های ملی،

سازمان‌های بین‌المللی و جامعه مدنی جهانی هم به تنظیم امور می‌پردازند. گرچه این نوشته‌ها به درستی می‌گویند حکمرانی یا اداره امور در حال حاضر حاوی عناصری افزون بر دولت ملی است، ولی به خطا نتیجه می‌گیرند که این باید ما را به جایگزین ساختن دیدگاه دولت با دیدگاه حکمرانی رهنمون شود. اگر از افول نسبی یا نادیده گرفته شدن دولت ملی نتیجه می‌شود که دولت کم اهمیت‌تر شده است، در واقع چارچوب اصلی جهانی شدن را نادیده گرفته‌ایم (Weiss, 1998:35).

دولت جهانی تلاش دارد تا شکل جدیدی از سازوکارهای سیاسی، اقتصادی و راهبردی را تنظیم و سازماندهی کند. بی‌گمان این دولت گسسته و پراکنده و احتمالاً ناپایدار است؛ اما انبوه کمابیش مجموعه منسجمی از نهادهای دولتی را تشکیل می‌دهد که تا حدودی دارای برد و مشروعیت جهانی هستند و در زمینه تنظیم اقتصاد، جامعه و سیاست در مقیاس جهانی همچون یک دولت عمل می‌کنند (UNESCO, 2002: 23).

۴- یافته‌های تحقیق

۴-۱- معتقدین به تداوم حاکمیت و بقای دولت ملی (واقع‌گراها)

طرفداران این دیدگاه بر این عقیده هستند که پیشرفت‌ها و تحولات نظام بین‌المللی کاملاً دست‌آورد حاکمیت نیستند و حاکمیت دولت ملی مادامی که دولت ملی پا برجاست، باقی خواهد ماند. آنچه که می‌توان برای تحولات جاری در نظام بین‌الملل معاصر امکان‌پذیر دانست، بهره‌مندی از طبیعت عملکردها و نقش‌هایی است که دولت می‌تواند در حال حاضر و در سایه نظام بین‌المللی از آن‌ها استفاده کند (Parvin, 2011:58). واقع‌گراها در مورد نقش و تأثیر دولت‌ها در امور جهانی دید خوش‌بینانه‌تری دارند. آن‌ها اظهار می‌کنند که ظرفیت حکومت ملی در جهت تنظیم زندگی شهروندان خود نه تنها کم نشده بلکه حتی تا این حد نبوده است. به جای پایان دولت-ملت، واقع‌گرایان نتیجه می‌گیرند که همچنان مرکز و محور، دولت‌های ملی است که مدیریت امور انسانی را برعهده دارند. آن‌ها معتقدند که شرایط جهان کنونی غیرقابل پیش‌بینی نیست. در این وضعیت، درحالی‌که تشدید فعالیت‌های اجتماعی و بین‌المللی پیش‌رو است، این به افزایش قدرت و توان حکومت در بسیاری از مکان‌ها منجر شده است.

این گروه در نقطه مقابل جهان‌گرایان هستند و معتقدند که در عصر جهانی شدن نه تنها از اهمیت دولت-ملت‌ها کاسته نشده است بلکه بر اهمیت آن‌ها نیز افزوده شده است. از طرفداران این نظریه می‌توان گیلپین، جونز، کراسنر، وایس و والتر را نام برد. از دیدگاه این گروه، سه مقوله ملت، سرزمین و

تاریخ در گذشته مقدس بوده و همچنان مقدس باقی خواهد ماند. والتر نیز معتقد است که قرن بیستم قرن دولت-ملت‌ها بوده و قرن بیست و یکم نیز چنین خواهد بود (Mirhaydir & Heydari Far, 2006: 6-18). واقع‌گراها می‌گویند: بازیگران اصلی دولت‌ها هستند. دولت‌های ملی واحد اصلی تحلیل می‌باشند. چه این تحلیل در رابطه با دولت شهرهای قدیمی یونان باشد و چه در مورد دولت‌های ملی مدرن. واحد اصلی تحلیل دولت است. آن‌ها معمولاً به روابط سیستم‌های بین‌المللی دولت‌ها اشاره می‌کنند و بازی را حاصل جمع جبری صفر فرض می‌کنند. آن‌ها در مورد بازیگران غیردولتی بر این عقیده هستند که تلاش سازمان‌ملل موفقیت قابل توجهی نداشته است اما این بدان معنی نیست که اهمیت شرکت‌های فراملیتی، گروه‌های ستیزه‌جو و سایر سازمان‌های چند ملیتی و بین‌المللی توسط آن‌ها تصدیق نشود. این بازیگران غیردولتی در تحلیل آن‌ها از اهمیت کمتری برخوردار هستند. معتقدین به بقا دولت ملی، دولت را به عنوان یک واحد منسجم کننده می‌دانند که تمام اختلافات سیاسی را در داخل خود حل می‌کنند. این گروه معتقدند در ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی، امنیت بالاترین مسئله است. مسائل نظامی و مسائل سیاسی وابسته به آن از موضوعات اصلی در سیاست بین‌الملل هستند. استفاده از زور برای حل مسائل مختلف در دیدگاه آن‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است. لذا قدرت در تفکر آن‌ها مفهوم اصلی می‌باشد.

از دید آنان، کنترل واقعی بیشتر حکومت‌ها بر قلمروهای خود هنوز هم وجود دارد، آن‌ها معمولاً بشدت از حاکمیت خود، یعنی حکومت و خودمختاری خود حفاظت می‌کنند. حق حاکمیت هنوز هم برای همه حکومت‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. حکومت‌های نوین جوامعی سیاسی می‌باشند که شرایط تأسیس جوامع ملی هم‌سرنوشت را فراهم می‌کنند و هیچ‌کدام از آن‌ها مایل به دست کشیدن از آن نیستند (Mirhaydir & Heydari Far, 2006: 11). آن‌ها معتقدند زندگی اجتماعی معاصر با حکومت نوین ارتباط دارد. حکومت به عنوان قدرت مطلق ظاهر می‌شود و شرایط زندگی را از ثبت ولادت گرفته تا گواهی فوت کنترل می‌کند. گسترش دائمی قدرت حکومت، از تعیین خط‌مشی فعالیت‌های روزمره گرفته تا فراهم آوردن آموزش و پرورش و ترویج مراقبت‌های بهداشتی، ورای مسأله به نظر می‌رسد (Muir, 2000: 151-158).

بنابراین، بازیگر اصلی برای واقع‌گرایان دولت ملی است. بازیگران غیردولتی مانند سازمان‌های فراملیتی از اهمیت کمتری برخوردار است. آن‌ها معتقدند سازمان‌های بین‌المللی مانند ناتو از خودشان استقلال ندارند. چراکه آن‌ها از دولت‌های مستقلی تشکیل شده‌اند که تصمیم می‌گیرند این سازمان‌ها چه کاری را

باید انجام دهند. آن‌ها در مورد نقش و تأثیر دولت‌های ملی در امور جهانی دید بسیار خوش‌بینانه‌تری دارند و بر این باورند که گرچه شکل دولت‌ها دچار تغییر شده است و حاکمیت از برخی از مقیاس‌ها از محلی گرفته تا جهانی حذف شده‌اند، اما دولت‌ها همچنان نقش نظارتی عمده‌ای ایفا می‌کنند. برخی متفکران به این واقعیت اشاره می‌کنند که سیستم نظارتی جهانی، خود، محصول دولت‌های ملی است و این وجود دولت‌ها بوده که فرایندهای جهانی شدن را تسهیل نموده است (Murry, 2006: 171).

از دیدگاه واقع‌گرایان، جهانی شدن مهم‌ترین ویژگی سیاست جهانی، یعنی تقسیم جغرافیایی جهان به دولت - ملت‌ها را تغییر نمی‌دهد. اگرچه ارتباط متقابل اقتصاد و جوامع ممکن است آن‌ها را بیشتر به یکدیگر وابسته کند، اما چنین حکمی را درباره کشورها نمی‌توان جاری کرد. حکومت‌ها حاکمیت خود را حفظ خواهند کرد و جهانی شدن سبب نخواهد شد مبارزه قدرت بین کشورها از بین برود. مبارزه در راه هویت ملی و ملیت چنان گسترده بود که واقع‌گرایان تردید دارند نیروهای فراملی و به‌ویژه توسعه نوعی به اصطلاح فرهنگ توده‌ای جهانی بتواند ملیت را تضعیف کند.



منبع: (Badiee & Hosseini Nasrabadi, 2012: 163)

۴-۲- معتمدین به ایجاد کارکردهای جدید برای دولت ملی (تحول‌گرایان)؛ دولت قدرتمند اما متحول شده بسیاری بر این عقیده هستند که دولت‌های ملی هم اکنون واحدی قدرتمند در دنیای جهانی شدن هستند که به‌طور هم‌زمان با تغییر فرایندهای جهانی شدن، تحت تأثیر این فرایندها، خود نیز دچار تغییر و تحول می‌شوند. به این معنا که فرایندهای جهانی شدن نیز در مقابل، باعث ایجاد تغییراتی در آن‌ها می‌شوند. قلب نظریه تحول‌گرایان این است که در آستانه هزاره جدید، جهانی شدن نیروی جدیدی است که تحول سریع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را پیش می‌برد. آنان معتقدند: جهانی شدن به تدریج جهان را دچار دگرگونی‌های اساسی می‌کند ولی آینده مشخص و کاملاً معینی را برای جهانی شدن در نظر نمی‌گیرند و معتقد نیستند که آرمانی به نام دنیای جهانی شده وجود دارد که مشخصاتی از پیش تعیین شده چون بازار جهانی، تمدن جهانی، یا امثال آن دارد؛ اما از دیدگاه آنان فرایندهایی در جهان مشهود است که همه کشورها و جوامع را به صورت بخش‌هایی از یک نظام جهانی درمی‌آورد (Mirhaydir & Heydari, 2006:15). تحول‌گرایان معتقدند، فرایند جهانی شدن به معنای اضمحلال حکومت‌ها نیست بلکه کارکردهای جدید را به آنان می‌دهد. همچنین پدیده‌های سیاسی همانند ملت، حاکمیت، هویت، قلمرو سرزمینی و ... از بین نخواهند رفت بلکه کارکرد و مفهوم آن‌ها تحول خواهد یافت. از سوی دیگر طرفداران دیدگاه انتقادی همچون اگنیو، کوربریج، اتول، دالبی و ... معتقد به حکومت محوری نمی‌باشند، اما این اعتقاد را نیز ندارند که حکومت در عصر جهانی پایان یافته است. اگنیو که سعی در تحلیل اقتصاد جهانی از رهیافت هژمونیک دارد، به تداوم حکومت ملی معاصر و برخی تصویرسازی‌های ژئوپلیتیک جدید برای هدایت سیاست جهانی اشاره می‌کند. او و کوربریج معتقدند: شرایط پس از جنگ سرد بدون وجود هژمونی نظم ژئوپلیتیک جهانی قابل تشخیص نیست. آلمان، ژاپن و ایالات متحده کشورهای قدرتمند سلطه‌گر بر نظم ژئوپلیتیکی می‌باشند. سپس او به دام سرزمینی اشاره می‌کند و آن را حکومت محوری در عصر جهانی می‌پندارد (OTuathail, 1996:16).

برتون از پیدایش جامعه جهانی سخن به میان می‌آورد که مشخصه اصلی آن لایه‌ای شدن روابط درونی دولت به‌واسطه شبکه‌ها یا سیستم‌های روابط میان افراد و مجموعه‌هایی است که مرزهای کشور را از میان می‌برند و یا آن‌ها را وسعت می‌بخشند (Waters, 2001:99) برتون از نیاز به به‌کارگیری مفهوم فاصله مؤثر صحبت می‌کند که شبکه روابط میان مناطق مختلف را بهتر از فضای قلمرویی تشریح می‌کند البته در مرکز تفکرات او این دولت ملی است که قدرت کنترل فرایند یاد شده را دارا است.

روزنا با معرفی مفهوم فراملیتی شدن در زمینه تئوریزه کردن دولت متحول شده بسیار تأثیرگذار بوده است. این مفهوم نمایانگر سیستمی بود که در آن گروه‌ها و بازیگران جدیدی با استفاده از تسهیلات فراهم شده به وسیله تکنولوژی‌های پیشرفته به حوزه سیاست جهانی پای گذاشتند. این تعبیر احتمالاً سیستم جهانی را شبکه بسیار پیچیده‌ای از تعاملات میان سازمان‌های دولتی و غیردولتی معرفی می‌کند (Rosenau, 1980:2).

جغرافیدانان نیز عقیده دارند که دولت‌ها همچنان در گسترش روش تولید در حوزه فرهنگی نقشی برجسته ایفا می‌کنند. دولت‌ها در ترویج ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی فعال باقی خواهند ماند. پیتیر تیلور نیز معتقد به پایان حکومت در عصر جهانی نیست و حتی در تفسیر نظام جهانی والرشتاین به مسأله مقیاس توجه می‌کند. وی در رابطه با پایان عمر حکومت می‌گوید: در حقیقت این چنین مباحثی بیش از حد اغراق‌آمیز است. اگر شک دارد، سعی کنید مالیات پرداخت نکنید؛ اما قدرت حکومت‌ها جای بحث دارد، اگرچه این امر (تضعیف حاکمیت) در نتیجه فرایندهای آغاز شده به وسیله خود حکومت است (Taylor, 1993:188). تیلور معتقد است که دولت ملی به صورت سیاسی باقی می‌ماند و بازیگر اصلی جهان ژئوپلیتیک خواهد بود؛ ولی سعی خواهد کرد که از طریق بلوک‌هایی از قدرت سرزمینی‌اش حفاظت کند. تیلور به قدرت تاریخی، مادی و استعماری حکومت اشاره می‌کند و از ظرفیت و توان حکومت جهت تطبیق با شرایط سخن می‌گوید (Youngs, 2001:695-707).

۴-۳- طرفداران اضمحلال و فرسایش حاکمیت دولت ملی (جهانگرایان)؛ دولت بی‌قدرت

یکی از عواملی که در شکل‌گیری تئوری اضمحلال قدرت دولت‌ها تأثیر داشته است، ظهور قوانین جهانی است که در سطحی بالاتر از دولت وضع می‌گردند. اخیراً با انتقادهای بسیاری که به ماهیت و عملکرد سازمان‌های جهانی همچون (WTO)، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی (WB) و سازمان ملل متحد (UN) وارد شده، به یکی از مسائل مهم تبدیل شده است (Murry, 2006: 170). طرفداران این دیدگاه معتقدند همان‌گونه که دولت ملی طی قرون متمادی و به تدریج جایگزین حکومت‌های سلطنتی و فئودالی شد، در دنیای امروز، شرکت‌های چند ملیتی به تدریج جایگاه دولت را اشغال خواهند کرد. لذا شرکت‌های چند ملیتی تلاش می‌کنند تا حاکمیت دولت‌ها را به تدریج فرسایش دهند به طوری که به محور کامل آم منجر شود. پس از این مرحله، وظیفه نهادی که نقش دولت ملی را بازی خواهد کرد، خدمات‌رسانی به شرکت‌های چند ملیتی خواهد بود.

این دسته معتقد به پایان الگوهای سنتی ژئوپلیتیک می‌باشند؛ و هیچ جایگاه و نقشی را برای بازیگران ژئوپلیتیک سنتی همانند حکومت‌ها و ملت‌ها در عصر جهانی شدن لحاظ نمی‌کنند. گیه نو معتقد است: پایان دولت-ملت‌ها آشکار است و کینجی اوهمایی از مرگ آنان سخن می‌گوید؛ شاپیرو از پایان حاکمیت بحث می‌کند و ابراین لغت مرگ را برای جغرافیا به کار می‌برد. وی معتقد است در جهانی شدن اقتصاد و تعاملات تجاری در فضای دیجیتال جایگاهی برای جغرافیا و سرزمین وجود ندارد. آن‌ها معتقد در دنیای جهانی شده، دولت‌های ملی در حال فرسایش شدید و بی‌قدرت شدن هستند و در مواجهه با مشکلات جهانی همانند گرم شدن زمین یا تجارت غیرقانونی- خیلی کوچکند و در رابطه با اموری بزرگ‌اند. معتقد به پایان الگوهای سنتی ژئوپلیتیک می‌باشند و هیچ نقش و جایگاهی برای بازیگران ژئوپلیتیک سنتی همانند حکومت‌ها و ملت‌ها در عصر جهانی شدن لحاظ نمی‌کنند. از پیروان این دسته، گیه نو، کینجی اوهمای، فوکویاما، هانتینگتون و ریچارد فالک را می‌توان نام برد که اغلب از پایان دولت-ملت‌ها و مرگ جغرافیا سخن می‌گویند و عقیده دارند که ژئوپلیتیک مربوط به دوران سرزمینی است و ظهور جهانی شدن باعث از بین رفتن آن‌ها شده است (Mirhaydir & Heydari Far, 2006:6-18).

جهان‌گراها معتقد به جذب واحدهای سیاسی (دولت ملی) در نظام جهانی هستند. آن‌ها معتقدند که عمر دولت‌های ملی به سرآمده است و این واحدهای سیاسی از دو سوی فراملی و فروملی تحت فشار قرار گرفته‌اند و در نهایت چاره‌ای جز آن نمی‌بینند که در نظام جهانی مستحیل شود. در نظر این گروه، نقطه آغاز این است که دولت‌های ملی و سایر واحدها با همدیگر در یک ارتباط سیستمی هستند و ساختار کلی سیستم ژئوپلیتیک جهانی را در یک صحنه بزرگ تجسم می‌کنند. هلد معتقد است که به تدریج دولت جهانی جایگزین دولت‌های ملی خواهد شد. مراحل این امر را هلد این‌گونه شرح می‌دهد:

۱. جریان‌های فرهنگی و اقتصادی در حال تضعیف قدرت دولت‌ها در مقیاس دولت‌های ملی هستند و از رهگذر شکوفایی روزافزون پیوندهای اجتماعی، فرهنگی و فراملیتی، کنترل و نظارت بر این جریان‌ها در درون مرزهای ملی با گذشت زمان دشوارتر می‌شود.
۲. فرآیندهای فراملیتی به سرعت در حال گسترش هستند، از جمله؛ TNC هایی که هر روز بیش از پیش قدرتمند می‌شوند و گاهی از نظر اقتصادی قوی‌تر و مؤثرتر از دولت‌های ملی عمل می‌کنند.

۳. با توجه به عوامل فوق دولت‌های ملی ناگزیرند که بیش‌ازپیش بخش‌هایی از حاکمیت سستی خود را به سازمان‌های بین‌المللی، میان‌دولتی و منطقه‌ای محول کنند. این بخش‌ها عبارتند از؛ دفاع، به‌طورکلی امنیت، مدیریت اقتصادی و ارتباطات.

۴. علاوه بر این واحدهای قلمروی بزرگ‌تری نیز پدیدار شده‌اند که دولت‌ها ناگزیر بخشی از قدرت خود را به آن‌ها واگذار می‌کنند. این واحدها ممکن است سیاسی (اتحادیه اروپا)، اقتصادی (نفتا)، نظامی (ناتو) و یا حتی وسیع‌تر از اینها (سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل متحد و صندوق بین‌المللی پول) باشند.

۵. عوامل فوق همگی منجر به پیدایش یک سیستم جهانی می‌شود که دولت‌های ملی هر روز بیش‌ازپیش مجبور به متابعت از آن خواهند شد.

۶. این سیستم بذره‌های یک حکومت جهانی با قدرت قانونی و قهری را می‌کارد و این فرایند هم اکنون آغاز شده است (Murry, 2006: 181).

بدین ترتیب هلد، آرایش نوین سیاست جهانی و عوامل بیرونی را تهدیدکننده اصلی حاکمیت و اقتدار دولت‌ها می‌داند. در میان این گروه، عده‌ای نیز بر این باورند که وابستگی متقابل باعث تضعیف حاکمیت شده است. وابستگی متقابل خصوصاً در اقتصاد سرمایه‌داری، قابل انکار نیست، همچنین دامنه انتخاب بسیاری از کشورهای صنعتی ثروتمند، همراه با کشورهای فقیر صادرکننده مواد اولیه، به علت وابستگی محدود شده است، بااین‌وجود اقتصاد جهانی تنها مشتمل بر اقتصاد آزاد سرمایه‌داری نیست؛ بلکه جریان‌های بسیار دیگری هم وجود دارند و بر اهداف سیاسی هم اثر می‌گذارند. عکس این اثرگذاری کمتر محتمل است. این تصویر ساده‌ای از فرسایش حاکمیت در دنیایی است که در حال گسترش وابستگی متقابل است (Badiee & Hosseini Nasrabadi, 2012: 166) در حقیقت می‌توان گفت که تفاوت میان آثار وابستگی متقابل و آثار جهانی شدن به‌طور عمده در این حقیقت جای گرفته است که وابستگی متقابل صرفاً بر روی حاکمیت به مثابه "خود مختاری" تأثیر می‌گذارد، درحالی‌که جهانی شدن فراتر از آن، مفهوم حاکمیت به مثابه "اقتدار مشروع رسمی یا صوری" را دچار تزلزل می‌کند. اگر این ادعا درست باشد، در این صورت باید گفت که جهانی شدن به صورت ملموس‌تری بر حیطه هویت دولت دست‌اندازی می‌کند (Williams, 1996: 110). شکل‌های حاکمیت در نتیجه گسترش بیش‌ازحد جهانی شدن، حداقل در حال دگرگونی بوده و در بدترین حالت به‌طورکلی در حال افول است. در واقع، در برخی توضیحات، ایده

جهانی شدن باید دقیقاً بر مبنای مفاهیم متغیر حاکمیت درک گردد. یعنی باید بر این نکته واقف بود که جهانی شدن در نتیجه تغییر در رویه‌های حاکمیت در حال وقوع است. مطابق با چنین نگرش، استدلال شده است که دولت مبتنی بر سرزمین، همچنان تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی در جهت ایفای نقش خود به عنوان یک نهاد تأثیرگذار تداوم پیدا خواهد کرد؛ اما وجود یا فقدان حاکمیت به صورتی هر چه کمتر ویژگی تعیین کننده ساختار یا شیوه عمل دولت خواهد بود (Badiee & Hosseini, 2012:166). در قلب تفسیر جهانگرا، برداشتی از تغییر جهانی قرار دارد که شامل دگرگونی شدید سازماندهی زندگی اجتماعی و نظم جهانی است. در متون جهانی گرا سه جنبه از این امر را می‌توان شناخت: دگرگونی الگوهای سستی سازمان دهی اجتماعی- اقتصادی، دگرگونی سستی مبتنی بر اصل سرزمینی و دگرگونی حالت‌های جدید از سازماندهی اجتماعی فراملی و دگرگون شدن زمینه، شرایط تعامل و سازماندهی اجتماعی شامل بازآرایی رابطه میان قلمرو و فضای اجتماعی- اقتصادی و سیاسی است. درحالی که فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به‌طور روز افزونی از مناطق و مرزهای ملی فراتر می‌روند، اصل سرزمینی که پایه و اساس حکومت جدید را تشکیل می‌دهد با چالش آشکاری رو به رو می‌شود. این اصل، تناظر مستقیم میان جامعه، اقتصاد و واحد سیاسی در نوعی قلمرو ملی بسته و مرزبندی شده را مسلم فرض می‌کند ولی جهانی شدن این تناظر را طوری از میان می‌برد که دیگر نمی‌توان فعالیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را هم مرز با مرزهای سرزمینی ملی دانست (Mirhaydir & Heydari Far, 2006:8).



منبع: (Badiee & Hosseini Nasrabadi, 2012:167)

برخی نیز از دریچه دیگری به مسئله حاکمیت دولت‌های ملی می‌نگرند. بدین گونه که در عصر اطلاعات و با ظهور فضای مجازی شاهد تسریع در روند سرزمین‌زدایی هستیم. فضای مجازی دربرگیرنده مجموعه‌هایی از ارتباطات درونی انسان‌ها از طریق رایانه و مسائل مخابراتی بدون در نظر گرفتن جغرافیای فیزیکی است. در این فضا، اعمال حاکمیت یا قدرت کشور برای جلوگیری از دخالت دیگران در امور داخلی، به سرعت در حال تضعیف است. به طوری که امروزه هیچ فرد و کشوری نمی‌تواند مانع ورود جریان اطلاعات به مرزهای داخلی شود. به این ترتیب فضای مجازی و شبکه جهانی اینترنت به دلیل ماهیت عملکردی فراکشوری و نیز قابلیت برقراری ارتباط و جابه جایی اطلاعات و داده در مقیاس جهانی و اتصال کاربران و ابناء بشر از سراسر جهان، صرف نظر از ملیت، قومیت، مذهب، نژاد، زبان و غیره، عملاً در تعارض با منافع حکومت‌ها و کشورها و دولت‌های ملی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر فضای مجازی و شبکه اینترنت، قدرت حکومت‌ها و دولت‌های ملی و نیز حاکمیت آن‌ها بر فضای ملی را به چالش می‌کشد. این خاصیت فضای مجازی می‌تواند به تولید و رشد نیروهای ضد حکومتی، کاهش مقبولیت حکومت‌ها نزد شهروندان، افزایش قدرت مانور نیروهای ضد حکومتی چه در مقیاس شهروندی و فضای ملی و چه در مقیاس فراکشوری و جهانی و به طور کلی امکان تهدید، تضعیف، سقوط و جابجایی دولت‌ها و حکومت‌های ملی و ارزش‌های مورد نظر آن‌ها و جایگزینی نیروهای رقیب و نیز کاهش اقتدار حاکمیتی آنان منجر گردد. از این رو حکومت‌ها و دولت‌های ملی به تکاپو افتاده‌اند تا از پس این چالش برآیند و تهدیدات علیه خود را کاهش داده و یا از بین ببرند.

اعمال حاکمیت در فضای مجازی و میزان فشار یا عدم فشار حاکمیت ملی از سوی نیروهای مربوط به حاکمیت جهانی، تابع همسویی یا عدم همسویی حاکمیت ملی دولت‌ها با حاکمیت جهانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در عصر اطلاعات است. اگر حاکمیت ملی دولت‌ها نتواند خود را با جریان‌های خارجی انطباق دهد، الزامات حاکمیت جهانی بیشتر بر آن تحمیل خواهد شد. ولی اگر دولت - ملت‌ها شرایط و مقتضیات داخلی خود را جهت انطباق با آن سر و سامان دهند، کمتر در معرض فشار قرار خواهند گرفت و بالعکس در این صورت نه فقط تأثیرپذیر بلکه تأثیرگذار خواهند بود (Badiee & Hosseini 169-168:2012, Nasrabadi) و در نهایت، به اعتقاد جهان‌گراها، حاکمیت ملی دولت‌ها، امروزه مجبور است قدرت فزاینده فشارهای فراملی از ناحیه احزاب، گروه‌های جامعه مدنی، سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های مربوط به حقوق بشر، محیط‌زیست و غیره را در نظر بگیرد و با آن وارد تعامل شود و هم اینکه

همه اینها حامیان بیرونی نیز دارند. سازمان‌های جهانی غیردولتی، مجامع جهانی حقوق بشر، گروه‌های جهانی زیست‌محیطی و سرانجام، اینکه قدرت فزاینده جهانی شدن از بالا، توسط کاپیتالیسم واحد جهانی، شرکت‌های چند ملیتی، مجامعی مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و نیز سازمان ملل را در نظر بگیرد؛ همه اینها زمینه شکل‌گیری اعمال حاکمیت جهانی هستند که به تغییر شکل حاکمیت و در برخی حوزه‌ها به فرسایش حاکمیت ملی دولت‌ها می‌انجامد.

۵- نتیجه‌گیری

در این مقاله برای تبیین مفهوم تداوم یا فرسایش حاکمیت دولت ملی به بررسی سه نگرش عمده واقع‌گرایان، تحول‌گرایان و جهان‌گراها به مفهوم حاکمیت دولت ملی پرداختیم. با توجه به نظریات مطرح شده باید گفت که به‌رغم تغییرات ایجاد شده در نظام ژئوپلیتیک جهانی، نه واقع‌گراها، نه تحول‌گرایان و نه جهان‌گراها هیچ‌کدام چارچوب کاملی برای تجزیه و تحلیل سیاست جهانی ارائه نمی‌دهند. واقع‌گرایان معتقدند که ظرفیت حکومت‌های ملی در جهت تنظیم زندگی شهروندانش نه‌تنها کم نشده بلکه حتی تا این حد نبوده است. به جای پایان دولت ملت، واقع‌گرایان همچنان معتقد بر مرکزیت و محوریت حکومت‌های ملی هستند که مدیریت امور انسانی را برعهده دارند. واقع‌گرایان در مقابل جهان‌گرایان به شدت مقاومت می‌کنند و معتقدند که شرایط جهان کنونی غیرقابل پیش‌بینی نیست. در این وضعیت، درحالی‌که تشدید فعالیت‌های اجتماعی و بین‌المللی را پیش رو داریم، این به افزایش قدرت و توان حکومت در بسیاری از مکان‌ها منجر شده است. واقع‌گراها معمولاً در نشان دادن آنکه باز هم قدرت نظامی دارای اهمیت می‌باشد و اینکه وابستگی متقابل ادامه داشته و ادامه خواهد داشت، دقیق‌تر هستند؛ اما معمولاً در تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، محیط زیستی، وابستگی متقابل و ... مشکل دارند. تأکید صرف واقع‌گراها، بر نقش و اهمیت دولت ملی و اینکه این بازیگر تنها بازیگر اصلی نظام جهانی می‌باشد، از اهمیت نقش سازمان‌های دولتی و غیردولتی شرکت‌های چند ملیتی و قومیت‌های نژادی در جای واقعی‌شان غافل مانده‌اند. تحول‌گرایان معتقدند، فرایند جهانی شدن به معنای اضمحلال حکومت‌ها نیست بلکه کارکردهای جدید را به آنان می‌دهد. همچنین پدیده‌های سیاسی همانند ملت، حاکمیت، هویت، قلمرو سرزمینی و ... از بین نخواهند رفت بلکه کارکرد و مفهوم آن‌ها تحول خواهد یافت. جهان‌گراها به این مسئله اشاره می‌کنند که تغییرات اساسی در جهان به وجود آمده است ولی آن‌ها

غالباً بدون تحلیل درست، پیشرفت را در تکنولوژی، مسائل اجتماعی، رفاه و مبادلات اقتصادی ارزیابی می‌کنند و اینکه به نظر آن‌ها دولت‌ها و کنترل آن‌ها بر قدرت، دیگر مهم نیست.

می‌توان گفت گرچه دولت ملی رقابتی دارد و برخی از آن‌ها از جنبه‌های خاص رقابتی سهمگین هستند، اما هنوز هم دولت ملی از امتیازات بسیاری در مقابل دیگر بازیگران بین‌المللی بهره‌مند است؛ افزون بر بهره‌مندی از پایگاه قانونی حاکمیت رسمی، دولت‌های ملی عموماً دارای امکانات انسانی، اقتصادی و نظامی و جغرافیایی هستند که رقابت سایر بازیگران را با آن‌ها مشکل و یا ناممکن می‌سازد. هر چند تعدادی از سازمان‌های بین‌دولتی و غیردولتی وفاداری برخی از افراد را به خود اختصاص داده‌اند، اما دولت ملی از طریق ملی‌گرایی بر وفاداری گروه‌های عظیمی از افراد حکم می‌راند. همچنین باید یادآور شد که نهادهایی همچون سازمان ملل متحد، سازمان جهانی تجارت، صندوق بین‌المللی پول و... اقتدار کاملشان را از دولت‌های ملی اخذ می‌کنند. دولت‌ها به تأثیرگذاری قابل توجهی بر ترتیبات حکومت نمودن جهانی و منطقه‌ای ادامه می‌دهند. بسیاری از دولت‌ها به‌ویژه کشورهای OECD در سال‌های اخیر قدرت بیشتری کسب کرده، ابزارهای سیاسی جدید و رقابت‌های وسیع‌تری را به دست آورده‌اند.

به‌طور کلی دو نظریه برای نتیجه‌گیری وجود دارد؛ هرچند تا حدی متناقض یکدیگر می‌باشند. نخست اینکه دولت‌های ملی طیف گسترده‌تری از امکانات را نسبت به بازیگران غیردولتی در اختیار دارند و در نتیجه لیست انتخاب بسیار بزرگ‌تر و متنوع‌تری در برابرشان قرار دارد هر چند که رشد سازمان‌های دولتی و غیردولتی بین‌المللی بسیار زیاد بوده است. دوم اینکه نهادهای بین‌دولتی و غیردولتی در حال وجود دارند. دولت‌های ملی به آن‌ها توجه دارند و جزئی از محیط بین‌المللی هستند که کشورها را تحت تأثیر قرار داده‌اند و بدین‌سان لیست انتخاب فشارها، امکانات و احتمالات دولت‌های ملی را متأثر می‌سازند. گفتن این نکته که دولت‌های ملی همچنان بازیگران مسلط هستند به این معنی نیست که دولت ملی تنها بازیگر بین‌المللی قابل توجه است و نمی‌توان توسط بازیگران غیردولتی بر آن تأثیر زیادی گذاشت. با این وجود، باید گفت سازمان ملل متحد که یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های بین‌المللی است هرگز نتوانسته است نقش یک حکومت جهانی فوق‌ملی با اختیارات قانون‌گذاری و اجرایی را ایفا نماید. هنوز اساس کار اراده دولت‌های ملی است که در غایت امر داور نهایی اعمال و کردار خود در روابط بین‌الملل هستند.

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان روند تداوم و فرسایش حاکمیت ملی را به‌موازات هم مشاهده نمود. زمینه‌های تداوم حاکمیت ملی عبارتند از: وجود «کشور مستقل دارای حاکمیت» به‌عنوان واحد اساسی اجتماع

بین‌المللی، وجود کشورهای دارای حاکمیت به‌عنوان بازیگران و «تصمیم‌گیرندگان اصلی نظام بین‌المللی»، وجود «رابطه» بین حاکمیت کشوری و نیاز به نظم بین‌المللی، وجود نیاز «وابستگی متقابل» به حاکمیت ملی، وجود تداوم جریان «مبادلات فزاینده اقتصادی بین‌المللی» و نیاز آن به تحکیم حاکمیت ملی، وجود «انعطاف‌پذیری حاکمیت» به دلیل ساختار درونی آن برای برآوردن نیازها در دوران‌های مختلف، ظهور «فضای مجازی» در نتیجه اینترنت، وجود رشد «تکنولوژی ارتباطات راه دور و سیستم‌های تصویری» در افزایش مراقبت حکومت و اعمال حاکمیت آن. درحالی‌که زمینه‌های فرسایش حاکمیت ملی را می‌توان چنین برشمرد: گسترش «وابستگی متقابل»، «مبادلات فزاینده» در شرایط جهانی شدن، وجود «نهادهای سازمان‌های بین‌المللی»، و سرانجام ویژگی‌های «عصر اطلاعات» و ظهور «فضای مجازی» در نتیجه اینترنت.

در نهایت می‌توان گفت که دولت ملی نقش سابق خود را از دست داده است، طبیعت دولت‌های ملی در حال تغییر است، و به قول اسمیت این افسانه است که بگوئیم دولت‌ها هیچ‌گونه تأثیری بر این فرایندهای جهانی شدن ندارند، اما به‌رغم این نفوذپذیری دولت ملی باز هم در حال حاضر به‌عنوان بازیگر اصلی نظام ژئوپلیتیک جهانی مطرح است و ملت‌ها همچنان با قوت و غیرت از حاکمیت دولت ملی و یکپارچگی ارضی دولت-ملت‌ها دفاع می‌کنند، به‌ویژه ملت‌های جهان سوم که خاطره مبارزات استقلال‌طلبانه هنوز در خاطره جمعی‌شان زنده است. جنگ و آمادگی دائم برای جنگ، چند پارگی سیاسی، تنوع فرهنگی و شکاف عظیم بین پیشرفته‌ترین و فقیرترین دولت‌ها همچنان اساسی‌ترین ویژگی‌های نظام جهانی معاصر به‌شمار می‌آیند. درمجموع نوشتار حاضر نشان می‌دهد که اشکال مفهومی حاکمیت در نتیجه گسترش بیش‌ازحد جهانی شدن، حداقل در حال دگرگونی بوده و در بدترین حالت به‌طور کلی در حال افول است.

کتابنامه

1. Abdi, A. & mazaheri, M. (2014), Pathology and Analysis of the State Evolution Process in Iran, Considering Universal Experiences (Comparative Study), *Geopolitics Quarterly*, Issue 33.10(1). [In Persian]
2. Ashoriyan, D. (No date), Iran's nationality and ethnicity from empire to state-nation; Iran's Farda Monthly, Third Year, No. 18. [In Persian]
3. Badiiee .A.M. & Hosseini Nasrabadi, N. (2012), Globalization and the Transformation of the Concept of National Sovereignty, *Journal of Applied Researches in Geographical sciences*. 12(25). 151-172. [In Persian]
4. Burton, R. (2001), *Political Ethnology*, translated by Fokohi, N., Tehran, Nashreney Publications. [In Persian].

5. Castells, M. (2001), *The Rise of the Network Society: The Information Age: Economy, Society, and Culture (The emergence of a community network)*, translated by Aligholizadeh, A. & Khakbaz, A., Tehran. Tarh-e-no Publications, first edition. [In Persian]
6. Clark, I. (1999), *Globalization and International Theory*, Oxford University press.
7. Dikshit. R.D. (1995), *Political geography*. 2nd Vol. New Dehli: Tata. Mc Grow- Hill pub. Co.
8. Galahar, C. & et al. (2011), *key concepts in political geography*, translated by Nami, M. H. & Mohammad pour, A., Tehran, Zeytane sabz Publications. [In Persian]
9. Gellner, E. (1964), *Thought and Change*, London: Weidenfeld and Nicolson.
10. Giddens, A. (1997), *Sociology*, Translated by Saboori, M. Tehran: NashreNey Publications. [In Persian]
11. Heywood, A. (2004) *Political theory: an introduction*, Translated by Alam, A.R. Tehran: Gomes Publications. [In Persian]
12. Holton, R.J. (1995), *Globalization and the Nation State*, (London: Macmillan).
13. Johnston, RJ & Peter J. W., & Michael J. (2004), *Geographies of global change remapping the world in the late twentieth century*, translated by Noriyan, N. Tehran, Great War Publications. [In Persian]
14. Kazemi, A. (2005), *International Relations in Theory and Practice*, Tehran, Gomes Publications.
15. Lee, H. (2004), Second generation Tongan transnationalism: hope for the future?, *Asia Pacific Viewpoint*, 45(2). 235-254.
16. Mirhaydir, D. & Heydari Far, M.R. (2006), The Evolution of the Concept of Territory at the Age of Globalization; *Geopolitical Quarterly*, Issue 4. 2 (2). [In Persian]
17. Mojtahedzadeh, P. (2002), *political geography and geopolitics*, Tehran, SAMT Publications. [In Persian]
18. Morgenthau, H.J. (2005), *Politics among nations*, translated by Moshirzade, M., Tehran Political and International Studies Office. [In Persian]
19. Mosalanejad, A. (2014), *Institutionalism and globalization*, Tehran, Tehran University Publications. [In Persian]
20. Muir, R. (2000), *Political Geography: A new introduction*. Translated by Mirhaydir, D., Tehran, Geographic Organization of the Armed Forces Publications [In Persian]
21. Murry, E.W. (2006), *Geographies of Globalization*, published by Routledge.
22. Nosrati, H. R. & Kaviani Rad, J. (2014), Expounding the Functions of Area Debate in the Unitary State, *Geopolitical Quarterly* Issue 35. 10(3). [In Persian]
23. OTuathail, G., (1996), *Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space* (Minneapolis, University of Minnesota Press).
24. Parvin, Kh. (2011) Globalization and its effect on the world transitions and governments, national sovereignty. *Politic Quarterly*, 40(4). 41-62. [In Persian]
25. Peters, B. G. & Pierre, J. (2000), *Governance, Politics and the State*. London: Macmillan.
26. Rhodes, R. (1997), *Understanding Governance: Policy Networks, Governance, Reflexivity and Accountability*. Buckingham: Open University Press. pp.15.
27. Rivière, C. (2003); *Anthropology Politics*, translated by Fokohi, N. , Tehran, Nashreney Publications. [In Persian]

28. Rosenau, J.N. (1980), *The study of global interdependence: Essays on the transnationalization of world affairs (Essays on the analysis of world politics)*, London, Pinter.
29. Sazmand.B (2004), *Introduction to Globalization and Evolution of the Concept of the National Government, Rahbord Quarterly*, (32). [In Persian]
30. Smith A.D. (2004), *Nationalism: Theory, Ideology, History*, translated by Ansari, M. , Tehran. Institute of National Studies. [In Persian]
31. Taylor, P.J, (1993), *Political Geography: World Economy, Nation-state and Locality*, 3rd End (Harlow Longman).
32. UNESCO (2002), *Culture Trade and globalization*, Translated by Farahani, F. & Abbasi, S., Tehran Publications Center. [In Persian]
33. Vincent, A. (1997) *Theories of the State*, translated by Bashiriye, H., Tehran: Nashre ney Publications. [In Persian]
34. Waters, M. (2001), *Globalization* (2nd edn), London, Routledge.
35. Weiss, L. (1998), *the Myth of the Powerless State: Governing the Economy in a Global Era*, Cambridge: Polity Press.
36. Williams, M. (1996), *Nothing Succeeds Like Success? Legitimacy and International Relation*, in Holde, N. the ethics Dimension of Global Change (London).
37. Youngs, G. (2001), *the Taylor Guide to Globalization: reflections on some of the signpost*, Political Geography, 20.
38. Zain al-Abedin, Y. & Shirzad, Z. (2014), *The Analysis of the Realm of States Sovereignty in the Post-Modern, World Politics A Quarterly Journal*, 3(3). 125-151.[In Persian]